

قصاص واجب و حتمی است به خاطر بیم از آن جسارت بر قتل نمی ورزند ﴿یا

اولی الالباب﴾ یعنی: ای خردمندان.^۱

۳. در نهج البلاغه علی علیه السلام است که فرمود: خداوند فرض ایمان فرمود به خاطر

پاکی از شرك و قصاص به جهت حفظ و نگهداری خونها.^۲



﴿كتب عليكم إذا حضر أحدكم الموت إن ترك خيرا الوصية للوالدين والأقربين

بالمعروف حقا على المتقين﴾ (۱۸۰)

بر شما نوشته شده هنگامی که مرگ یکی از شما را آماده گشت، اگر مالی را رها نمود اندرز و سفارش برای پدر و مادر و نزدیکان به نیکی، نوشتنی استوار بر مردم پرهیزگار.

﴿فمن بدله بعدما سمعه فإنما إثمه على الذين يبدلونه إن الله سميع عليم﴾ (۱۸۱)

پس آن که دگرگون ساخت وصیّت را بعد از شنیدنش، پس جز این نیست که گناهش بر کسانی است که آن را تغییر می دهند، همانا که خدا شنوای دانا است.

﴿فمن خاف من موص جنفا أو إثما فأصلح بينهم فلا إثم عليه إن الله غفور

رحيم﴾ (۱۸۲)

پس کسی که بیم داشت [دانست] از جانب وصیّت کننده میلی به باطل و برگشتی از حق یا گناهی را و در میان توصیه شدگان پیوند سازشی نمود، پس بر او بزهی نیست، که همانا خداوند آمرزنده بخشنده است.

۱. فی کتاب الاحتجاج للطبرسی (ره) باسناده الی علی بن الحسین علیه السلام فی تفسیر قوله تعالی: (و لکم فی القصاص حیاة) الایة و لکم یا امة محمد فی القصاص حیوة لان من هم بالقتل یعرف انه یقتص منه فکف لذلك عن القتل الذی کان حیوة للذی کان هم بقتله، و حیوة لهذا الجانی الذی أراد ان یقتل، و حیوة لغيرهما من الناس، إذ علموا ان القصاص واجب لا یجسرون علی القتل مخافة القصاص ﴿یا اولی الالباب﴾، اولی العقول ﴿لعلکم تتقون﴾. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۵۸، ح ۵۲۲؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۹.

۲. وقال علیه السلام: فرض الله الإیمان تطهیرا من الشرك، والصلاة تنزیها عن الکبر، والزکاة تسبیبا للرزق، والصیام ابتلاء لإخلاص الخلق، والحج تقربة للذین، والجهاد عزا للإسلام، والأمر بالمعروف مصلحة للعوام، والنهی عن المنکر ردعا للفسهاء، وصلة الرحم منماة للعدد، والقصاص حقنا للدماء... نهج البلاغة، خطب الامام (ع)، ج ۴، ص ۵۵ ح ۲۵۲.



لغت

«خیر»: در لغت معانی متعدّد دارد و به معنی مال و ثروت نیز آمده، که در این جا همین معنا مناسب مقام است.

«وصیّت»: اندرز، نصیحت؛ سفارش کسی به یک یا چند تن مبتنی بر اجرای اعمال و دخل و تصرف در اموال وی پس از مرگ.

«حضر»: شهر مقابل بیابان و بادیه؛ جای حضور؛ حاضر شدن، پیدا و ظاهر شدن، پدیدار شدن.

«حق»: راست و درست مقابل باطل؛ راستی و درستی، حقیقت؛ یقین؛ عدل، داد، انصاف [حق مطلب را ادا کردن]؛ نصیب، بهره، مزد؛ سزاواری، شایستگی؛ ثابت و استوار، پابرجا؛ ملک، مال، حقوق و همین انبساط است خدای متعال و در این جا آنچه از این معانی درباره «حقاً» [در] آیه مناسب است: واجب ساختن و ملزم نمودن و استوار و ثابت داشتن است.

«تبدیل»: دگرگون کردن، بدل نمودن، دگرگون سازی.

«اثم»: گناه، بزه.

«خوف»: ترسیدن، بیم داشتن، بیمناکی یا ترس؛ انزعاج و در این جا برخی معنی دانستن نیز نموده اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

[در بیان وجوب وصیّت]

در آیه گذشته، سخن از قصاص و کشتن قاتل بود و در این آیه، دستور وصیّت هنگام مرگ که ارتباط آن با قبل بی تناسب نیست، و لذا فرمود:

﴿كتب عليكم إذا حضر أحدكم الموت إن ترك خيراً الوصیه للوالدین والأقربین
بالمعروف حقاً علی المتّقین﴾ (۱۸۰)

نوشته شد بر شما هنگامی که مرگ یکی از شما را پدیدار گشت و آثار مرگ پیدا شد - اگر مالی را رها کرد و باقی گذاشت، وصیّت و اندرزی.



لغت

«خیر»: در لغت معانی متعدّد دارد و به معنی مال و ثروت نیز آمده، که در این جا همین معنا مناسب مقام است.

«وصیّت»: اندرز، نصیحت؛ سفارش کسی به یک یا چند تن مبتنی بر اجرای اعمال و دخل و تصرف در اموال وی پس از مرگ.

«حضر»: شهر مقابل بیابان و بادیه؛ جای حضور؛ حاضر شدن، پیدا و ظاهر شدن، پدیدار شدن.

«حق»: راست و درست مقابل باطل؛ راستی و درستی، حقیقت؛ یقین؛ عدل، داد، انصاف [حق مطلب را ادا کردن]؛ نصیب، بهره، مزد؛ سزاواری، شایستگی؛ ثابت و استوار، پابرجا؛ ملک، مال، حقوق و همین انساب است خدای متعال و در این جا آنچه از این معانی درباره «حقاً» [در] آیه مناسب است: واجب ساختن و ملزم نمودن و استوار و ثابت داشتن است.

«تبدیل»: دگرگون کردن، بدل نمودن، دگرگون سازی.

«اثم»: گناه، بزه.

«خوف»: ترسیدن، بیم داشتن، بیمناکی یا ترس؛ انزعاج و در این جا برخی معنی دانستن نیز نموده اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

[در بیان وجوب وصیّت]

در آیه گذشته، سخن از قصاص و کشتن قاتل بود و در این آیه، دستور وصیّت هنگام مرگ که ارتباط آن با قبل بی تناسب نیست، و لذا فرمود:

﴿كتب عليكم إذا حضر أحدكم الموت إن ترك خيراً الوصیه للوالدین والأقربین
بالمعروف حقاً علی المتّقین﴾ (۱۸۰)

نوشته شد بر شما هنگامی که مرگ یکی از شما را پدیدار گشت و آثار مرگ پیدا شد - اگر مالی را رها کرد و باقی گذاشت، وصیّت و اندرزی.



تذکیر فعل «کُتِبَ» که نایب فاعل آن وصیت است به خاطر تأنیث لفظی یا فاصله دور آن از فعل است. لفظ «کتابت» گرچه معنی فرض و وجوب را متضمّن است به ویژه که ذیل آیه با کلمه «حقاً» که مفعول مطلق است تأکید گردیده؛ ولی آنچه از روایات استفاده می شود ظاهراً استحباب مؤکّد است نه وجوب مطلق. و شاید این که در آخر آیه قید ﴿علی المتقین﴾ فرمود نه مؤمنین، ناظر به همین جهت باشد.

[نسخ در آیه]

باید دانست که اگر آیه ارث را در سوره نساء، ناسخ این آیه شمرده اند، با توجه به احادیث وارده از جهت تقسیم ارث و چگونگی آن نسبت به خویشان و نزدیکان متوفی بوده است نه منسوخ به تمام جهات، بلکه اصل تشریح وصیت به قوت خود باقی است و حتی بسیار مؤکّد است و مطلوب، که وقتی آدمی آثار مرگ را بر اثر پیری یا کسالت و بیماری مشاهده کرد و احساس می کند که به زودی دار فانی را وداع خواهد گفت وصیتی کند، تا از مال خود، چنانچه زیاد و قابل ملاحظه است - گذشته از بخشی که فرض الهی است - از ثلثی که متعلق به خود او است، مبلغی به نزدیکان به ویژه آنها که تهی دست ترند و نیاز بیشتری به کمک در معیشت و زندگی دارند اختصاص دهند و یا در مصارف عامه که مورد نیاز همگانی است به صورت مختلف، بر حسب موقعیت زمان و شرایط مربوطه که برابر احکام شرع و رضایت خداوندی است، اختصاص دهند.

[در وصیت چه کسانی را درایم]

پیدا است که گاه در جوامع اسلامی ممکن است کسانی که صاحب تمکّن و اندوخته فراوانی باشند وجود داشته، که میراث همه آنها به یکی دو نفر محدود می شود و در عین حال ثلث مال متوفی مبلغی است چشمگیر و قابل ملاحظه و چه بسا میّت را کسان و خویشان دست دوّم و سوّمی فقیر و معیل باشد، که قانوناً از ارث بهره ای نمی برند. و در اینجا پروردگار مهربان مؤکداً تذکر می دهد، تا اگر در زمان حیات متوفی را توفیق رسیدگی به این گونه افراد نبود، هنگامی که آثار مرگ را در چهره خود



می نگردد، از ثلث مال خود مبلغی به بستگان نیازمند اختصاص دهد. یا اگر زیادی ثروت در حدّی است که می تواند خدمات عام المنفعه انجام دهد، نسبت به ثلث مال اقداماتی که آسایش و رفاه عمومی را متصمّن و بر حسب تناسب و موقعیت زمان مقتضی است توصیه کند. و در این وصیت که واگذاری ثروت است:

﴿لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ﴾ .

برای پدر و مادر و نزدیکان به نیکی و پسند باشد. نه زیاده از ثلث مال، یا وصیتی به ناحق و گناه و این نوشته و فرض و انجام وصیت نیکو و خدا پسند.

﴿حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ .

ثابت است و استوار بر مردم پرهیزگار. که مرتکب عدولی از حق به باطل نشوند و بهره درماندگان و مستمندان دور و نزدیک را مدّ نظر گیرند و بلکه به آنها بیشتر توجه کنند تا متمکّنان، پس از تأکید در اصل وصیت پروردگار رعایت مفاد آن را محترم شمرد، که بایستی عیناً به موقع اجرا گذارده شود و هیچ گونه دخل و تصرفی نسبت به آن از جانب کسی نشود، لذا فرمود:

﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ﴾ (۱۸۱).

پس کسی که دگرگون ساخت وصیت را پس از شنیدنش.

[در بیان منع از تصرف در وصیت]

گفته اند: تذکیر فعل به علّت حمل کلام بر معنا یعنی: ایصاء می باشد. [ظاهراً مراد تذکیر ضمیر است.]

﴿فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ﴾ .

پس جز این نیست که گناهش بر کسانی است که ایصاء [یعنی مفاد وصیت] را تغییر می دهند. و برای جلوگیری از تصرفات بی جا و ناروا و نسبت به آنها که در نهان دست بردی به وصیت زده یا دگرگونی در سفارش و گفتار متوفی دارند و به خلاف واقع سخن می گویند تهدیداً فرمود: بدانید که:

﴿إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ .



همانا خدای، شنوای دانا است. به هر خیانت و گفتار و هر روش و کردار و در عین حال وظیفه موصی یعنی: سفارش کننده را نیز مبین ساخت، که مبدا از حدود مقررات و دستورهای الهی سرکشی کند و نسبت به بیش از ثلث مال در مقام وصیت برآمده، یا به راه باطل و خلاف شرع مصارفی تعیین کند، به عمد باشد یا به اشتباه، در این صورت فرمود:

﴿فمن خاف من موص جنفا أو إثما﴾ (۱۸۲)

پس کسی که بترسد و بیندیشد از جانب وصیت گو برگشت از حق و میل به باطل یا گناهی را در مورد سفارشات:

﴿فاصلح بينهم﴾

پس در میان میراث بران و سفارش شدگان صلح و سازش بوجود آورد و حق و عدالتی را تثبیت نمود:

﴿فلا إثم عليه﴾

دیگر بر او بزهی نیست. چه راهی به سزا رفته و در مسیر حق گام نهاده است؛ و برای این که در این تغییر و تبدیل از جانب وصی یا عمد و اشتباه از طرف موصی احساس ناراحتی و بیم عذاب نباشد، فرمود:

﴿إن الله غفور رحيم﴾

به درستی که خداوند آمرزنده بخشنده است.

مهربان و بخشنده به وصی است که با نیکوکاری گامی در راه حق نهاد و از انحراف و اشتباه جلوگیری نمود و بر مبنای درست راه صواب پیمود. اینک برخی از احادیثی که در این باره آمده ذیلاً نقل می شود:

۱. تفسیر علی بن ابراهیم قمی گوید که:

وقوله: ﴿كتب عليكم إذا حضر أحدكم الموت إن ترک خیرا الوصية للوالدين والأقربین بالمعروف حقا علی المتقین﴾ (۱۸۰). همانا این آیه منسوخ است به فرموده خداوند: ﴿یوصیکم اللّٰه فی اولادکم للذکر مثل حظّ الاثنین﴾ (نساء (۴): ۱۱).^۱

۱. وقوله ﴿كتب عليكم إذا حضر أحدكم الموت إن ترک خیرا الوصية للوالدين والأقربین بالمعروف حقا علی المتقین﴾ فإنما هی منسوخة بقوله ﴿یوصیکم اللّٰه فی اولادکم للذکر مثل حظّ الاثنین﴾ وقوله ﴿فمن بدله بعد ما سمعه فإنما إثمه علی الذین یدلونہ إن اللّٰه سمیع علیم﴾ یعنی بذلك بعد الوصية ثم رخص فقال ﴿فمن خاف



بدیهی است همانطور که قبلاً اشاره شد برابر روایات دیگر، نسخ از جهت چگونگی در کیفیت ارث نسبت به ورثه است، نه اصل وصیت؛ بنابراین برای موصی در مورد ثلث مال هر نوع وصیتی برابر مقررات شرع محفوظ است.

سپس حدیث را ادامه می دهد که: و درباره فرموده خداوند:

﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

یعنی: نسبت به همان ثلث مال پس از وصیت و به دنبال گوید که: خداوند اجازه داده فرمود:

﴿فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَاصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

و در این باره امام صادق فرمود: هنگامی که شخصی به وصیتی سفارش کرد برای وصی جایز نیست آن را تغییر دهد؛ بلکه باید به همان نحو عمل کند، مگر اینکه به غیر آنچه خدا دستور داده وصیت شود، که در این صورت با اقدام به آن گناه ورزیده و ستم می کند و در این هنگام برای وصی لازم است که آن را به طریق حق برگشت دهد. مانند مردی که او را میراث بر متعبدی است و تمام مال را برای بعضی از ورثه قرار داده و برخی را محروم می سازد، در این حال برای وصی روا است که آن را به صاحب حق رد کند. و همین معنا است فرموده خداوند: ﴿جَنَفًا أَوْ إِثْمًا﴾.

بنابر این این «جنف» گرایش و تعلق خاطر به برخی از ورثه، دون بعضی است و گناه چون توصیه در عمران و آبادی آتشکده ها یا تهیه و صرف مشروبات الکلی و سکر آور[که از نظر مصداق بیان شده]! پس برای وصی حلال و جایز می شود که هیچ یک از آن وصایا را به کار نبرد.

۲. در تفسیر عیاشی از محمد بن قیس از ابی جعفر علیه السلام است که فرمود:

﴿مَنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَاصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ﴾ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام إِذَا أَوْصَى الرَّجُلُ بَوَصِيَّةٍ فَلَا يَحِلُّ لِلْوَصِيِّ أَنْ يَغْيِرَ وَصِيَّتَهُ يَوْصِيهَا، بَلْ يَمْضِيهَا عَلَى مَا أَوْصَى، إِلَّا أَنْ يَوْصِيَ بِغَيْرِ مَا أَمَرَ اللَّهُ فَيَعْصِي فِي الْوَصِيَّةِ وَيُظْلِمُ الْمَوْصِيَّ إِلَيْهِ جَائِزٌ لَهُ أَنْ يَرُدَّهُ إِلَى الْحَقِّ مِثْلَ رَجُلٍ يَكُونُ لَهُ وَرَثَةٌ فَيَجْعَلُ الْمَالَ كُلَّهُ لِبَعْضِ وَرَثَتِهِ وَيَحْرِمُ بَعْضًا فَالْوَصِيُّ جَائِزٌ لَهُ أَنْ يَرُدَّهُ إِلَى الْحَقِّ وَهُوَ قَوْلُهُ ﴿جَنَفًا أَوْ إِثْمًا﴾ فَالْجَنَفُ الْمِيلُ إِلَى بَعْضِ وَرَثَتِهِ دُونَ بَعْضٍ وَالْإِثْمُ أَنْ يَأْمُرَ بِعِمَارَةِ بَيْوتِ النَّبِرَانِ وَاتِّخَاذِ الْمَسْكِرِ فَيَحِلُّ لِلْوَصِيِّ أَنْ لَا يَعْمَلَ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ. تَفْسِيرُ الْقَمِي، ج ۱، ص ۶۵



«کسی که برای غیر وارث کوچک یا بزرگ به معروف نه منکر سفارش کند مسلماً وصیتش جایز است»^۱.

۳. در همان تفسیر از علی علیه السلام است:

آن کس که هنگام مرگ [خویش] برای نزدیکان - آنها که ارث نمی‌برند، وصیتی نکند قطعاً کردارش به گناه پایان پذیرفته^۲.

۴. و نیز از محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام است:

که گفت: حضرتش را پرسیدم از مردی که از مالش در راه خدا وصیتی دارد فرمود: آن را به همان کس که سفارش کرده اعطا کن، اگرچه یهودی یا نصرانی باشد، زیرا که خداوند فرماید: ﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ...﴾^۳

۵. در مورد این که وصیت در حین مرگ برای کسانی است که اندوخته و افری دارند و به مال اندک تعلق نمی‌گیرد، به عنوان نمونه حدیثی در ذیل نقل می‌شود: در تفسیر نور الثقلین از علی علیه السلام روایتی است:

که آن حضرت بر بستر غلام خود هنگام بیماری حضور یافت و او را هفتصد یا ششصد درهم بود، عرضه داشت آیا وصیت نکنم؟ حضرت فرمود: نه، همانا که خداوند سبحانه فرمود: ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا﴾ و تو را مال فراوان نیست^۴.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (۱۸۳).

۱. عن محمد بن قيس عن أبي جعفر علیه السلام قال: من أوصى بوصية لغير الوارث من صغير أو كبير بالمعروف غير المنكر فقد جازت وصيته. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۷۶، ح ۱۶۵.

۲. عن السكوني عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علي علیه السلام قال: من لم يوص عند موته لذوي قرابته ممن لا يرث فقد ختم عمله بمعصية. نفس المصدر، ح ۱۶۶.

۳. عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر علیه السلام قال: سألته عن رجل أوصى بماله في سبيل الله، قال: أعطه لمن أوصى له وإن كان يهودياً أو نصرانياً لأن الله يقول: ﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا أَثِمَ عَلَى الَّذِينَ يَدُلُّونَهُ﴾. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۷۷ ح ۱۶۹.

۴. وفيه اختلف في المقدار الذي تجب الوصية عنده، قال ابن عباس ثمانمائة درهم وروى عن علي علیه السلام انه دخل على مولى له في مرضه، وله سبعمائة درهم أو ستمائة فقال: الا أوصى؟ فقال: لا انما قال الله سبحانه ﴿ان تَرَكَ خَيْرًا﴾ وليس لك كثير مال، وهذا هو المأخوذ به عندنا. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۵۹، ح ۵۳۱.